

فصلی است از پایان نامه جناب آقای سید محمود روح الامینی معاون محترم آستان قدس که چند سال پیش در خصوص طلاق نگاشته و در اختیار نامه آستان قدس گذاشته اند . هیأت تحریریه نامه آستان قدس با سپاسگزاری از عنایت ایشان خوانندگان محترم را به استفاده از این بحث دقیق توجه می دهد .

آیه ۲۲۹ سوره بقره

« الطلاق مرتان فامساک بمعروف او تسریح باحسان ولا یحل لکم ان تأخذوا مما انتم موهن شیئاً الا ان یتخافا (۱) الا یقینا حدود الله فان خفتم الا یقینا حدود الله فلا جناح علیهما فیما اقتدت به تلك حدود الله فلا تعتدوها ومن یتعد حدود الله فاولئك هم الظالمون » .

ترجمه

طلاق دوبار است پس نگاهداشتن بخوبی یا دست برداشتن به نیکی و حلال نیست برای شما این که از آنچه داده باشید بایشان چیزی مسترد بدارید . مگر این که بترسند که حدهای خدائی را برپاندارند . پس اگر بترسید که حدهای خدا را برپاندارند باکی بر

۱- اکثر قراء «ان لا یخافا» را به فتح یاء خوانده اند فقط ابو جعفر و حمزه به ضم یاء قرائت کرده اند . خاف فعلی است که متعدی بیک مفعول میشود گاهی این مفعول ان مصدری باصله آن میشود مثل تخافون ان یتخطفکم الناس ، و گاهی غیر آن میشود مانند : تخافونهم پس در قرائت حمزه و ابو جعفر فعل چون برای مفعول به بنا شده اسناد فعل به مفعول به داده شده در این صورت باید ان مصدری را باصله آن در محل جر به جر دهنده مقدر بدانیم یا بگوئیم منصوب است و حذف حرف جر موجب نصب میشود چنانکه سیبویه گفته و نظیر آنرا داریم : استغفر الله ذنباً و امرتک بالخیر که استغفر الله من الذنب و امرتک بالخیر بوده است .

آنها نیست در آنچه زن فدیة بدهد آن را این حدود خدائی است از آن تجاوز نکنید و کسانی که از حدود خدا تجاوز کنند بیداد گردند .
اینک مفردات لازم بشرح زیر :

مرتان - امساک - تسریح - حدود - جناح - اقتدت - فلا تتمدوها - ظالمون

مره

مره، منیة بقره، مدهرمة، منیة بقره، منیة بقره

در مقایس اللغه جلد ۵ صفحه ۲۷۰ میگوید برای (م-ر) دوریشه است یکی گذاشتن چیزی و دیگری تلخی و عبارت لقبته مره و مرتین را عبارت گرفته است از زمانی که گذشته است .

امساک

ازمسک است. در مقایس اللغه جلد ۵ صفحه ۳۲۰ میگوید (م-س-ك) دارای يك ریشه است که عبارت از نگاهداشتن است . بخیل را ممسك میگویند از همین ماده است، پوست را مسك میگویند به همین مناسبت است که در پوست چیز را نگاه میدارند .

تسریح

از سرح است . در مقایس اللغه میگوید (جلد ۳ صفحه ۱۵۷) (س - ر - ح) دارای يك ریشه است که آن عبارتست از رهایی . گرگ را نیز سرحان میگویند چون در بیابان در طلب حاجات خود رها و آزاد است .

حدود

جمع حداست . در مقایس اللغه صفحه ۳ جلد ۲ میگوید برای (ح-د-د) دو ریشه است یکی منع است و دیگر کنار و طرف شیئی پس حاجز بین دو چیز را حد میگویند. دربان را حداد میگویند چون مردم را از دخول مانع میشود. آهن را حدید میگویند از جهة سختی و شدت آن . ترك زینت زن را پس از مرك شوهر حداد میگویند چون زن خود را از زینت منع میکند . حدی که برای جنایات برقرار شده حد میگویند چون او را از برگشت بان معصیت مانع میشود (ریشه دیگر چون بآیه مورد بحث مربوط نبود از بیان مطالب آن خودداری شد) .

جناح

از جناح است . ابن فارس در مقایس اللغه جلد ۱ صفحه ۴۸۴ میگوید (ج-ن-ح) دارای يك ریشه است که دلالت میکند بر کناره گیری و دشمنی ، دو بال را جناح میگویند چون در دو طرف و کناره واقع شده ، گناه را جناح میگویند چون مایل از طریق حق است قسمتی از شب را جناح یا جناح (به کسر) میگویند چون تشبیه به بال شده .

افتدت

از ماده فدی . در مقایس اللغه جلد ۴ صفحه ۴۸۳ میگوید (ف-د-ح-ر فمعتل) دو کلمه متباین هستند اول این که چیزی در جای چیز دیگری قرار داده شود برای حفظ آن و دیگری به معنی قدری از طعام . بنابراین فدیته آفدیه کانه انسان خود را به حمایت او جای او میگذارد . فدای توشوم هم از این معنی است .

تعدوها

از اعتداء باب افتعال از عدو است . در مقایس اللغه جلد ۴ صفحه ۲۴۹ میگوید (ع-د-ح-ر فمعتل) فقط دارای يك ریشه است که تمام استعمالات بآن برگشت میکند و آن عبارتست از تجاوز در شیء و پیش افتادن در آنچه نباید پیش افتاد . عدوان که به معنی ظلم است از همین ماده است . اعتداد هم از عدوان مشتق است . تعدیه هم از همین ماده است عدوهم که به معنی دشمن است از همین ریشه میباشد (واحد واثنین وجمع عدوهمان عدو است در قرآن میفرماید: فانهم عدولی) .

ظالمون

از ماده ظلم است . در مقایس اللغه جلد سوم صفحه ۴۶۸ میگوید (ظ-ل-م) دارای دو ریشه است یکی تاریکی که ظلمت و ظلمات از آن ریشه است و دیگری وضع شیء در غیر موضع است . ظلم یعنی وضع شیء در غیر موضع نمود، اینست که میگوید «ومن یشابه ابه فما ظلم» یعنی وضع شباهت در غیر موضع نکرده است .

مطالب فقهی این آیه شامل سه قسمت است :

قسمت اول

بیان میکند که طلاق مشروع طلاق بعد از طلاق است که از آن استفاده میشود طلاق بلفظ ثلاثاً واقع نمیشود و سه طلاق نخواهد بود . امامیه بر این مطلب متفق اند ، سیدمرتضی چنان که از کتاب انتصار وی حکایت شده ولو آن که عبارتش در انتصار دلالت بر محکی نمی نماید و همچنین از ابن ابی عقیل و حمزه و سلار و یحیی بن مفید نقل شده که طلاق را بلفظ ثلاثاً اصلاً صحیح نمیدانند و لکن روایات چندی هست که از آنها استفاده میشود که يك طلاق واقع میشود (در ذیل صفحه ۲۷۶ جلد ۲ کنز العرفان روایات مزبور ذکر شده است) در هر صورت اهل سنت میگویند سه طلاق واقع میشود شافعی و عبدالرحمن بن عوف و ابن سیرین و احمد و اسحق و ابو ثور گفته اند مباح است . ابوحنیفه و اصحاب او و مالک و عمر و ابن عمرو منقول از ابن مسعود میگویند گنه کار است لکن طلاق واقع میشود . برای دلالت بر این که سه دفعه واقع نمیشود که مدعی امامیه است آیه مورد بحث کافی است زیرا وقتی میگویند **الطلاق مرتان** فهمیده میشود که باید وقوع طلاق مره ای بعد از مره دیگری باشد پس باید دو طلاق متفرق باشند و اگر مجتمع باشند مرتین نخواهد بود . کلمه طلاق به الف و لام معرفه شده برای بیان این که طلاق مشروع مرتان است و آنچه بر غیر این طریق باشد مشروع نیست . در آیه بعد هم میفرماید : « **قَان طَلَقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهِنَّ بَعْدَ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ...** » مانند صریح در اینست که طلاقی که مانع از رجوع است طلاق سومی است که بعد از دو دفعه واقع شده نمخسری در صفحه ۲۷۸ جلد ۱ کشاف میگوید طلاق شرعی طلاق بعد از طلاق بنحو تفریق است نه جمع و ارسال پیغمبر اکرم (ص) مخالفت با این طلاق را تلاعب و بازی با کتاب خدا شمرده است . نسائی در سنن خود جلد ۶ صفحه ۲-۱۴۳ از محمود بن لبید چنین نقل میکند که : **اخبر رسول الله عن رجل طلق امراته ثلاث تطليقات جميعاً فقام غضبان ثم قال ايلعب بكتاب الله وانا بين اظهر كم حتى قام رجل وقال يا رسول الله الا اقتله ؟** سندی در شرح آن نوشته است .

این که آن شخص گفت « **الاقتله** » برای اینست که تلاعب با کتاب خدا کفر است علی کل حال قرآن کریم ناطق است باینکه سه طلاق واقع نمیشود و این که اهل سنت میگویند شوهر را با آنچه بر خود ملزم دانسته ملزم میکنیم اجتهادی است در مقابل نص قرآن سنت نیز حاکم بر اینست که بیش از يك طلاق واقع نمیشود و پیغمبر اکرم طلاقی را که به لفظ ثلاثاً واقع شده یکی شناخته است . در **بداية المجتهد** جلد ۲ صفحه ۶۱ مینویسد : « **انه** »

روی ابن اسحاق عن عمره عن ابن عباس قال طلق ركانة زوجة ثلاثاً في مجلس واحد فحزن عليها حزناً شديداً فسأله رسول الله كيف طلقتهما؟ قال طلقتهما ثلاثاً في مجلس واحد قال انما تلك طلقة واحدة فارتجعها (۱) .

آنچه استفاده میشود اینست که نزد محدثین اهل سنت این مطلب ثابت است که پیغمبر آنرا جز یکی اجازه نداده . در عهد ابوبکر نیز چنین بوده چند سال از خلافت عمر نیز همین طور حکم میشده سپس عمر مردم را با آنچه بر خود ملزم کرده اند ملزم دانسته و وقوع سه طلاق را بالفعل ثلاثاً عقوبت برای آنان قرار داده و برخلاف اجماع مسلمانان حکم نموده است . از طریق صحیح از ابن عباس روایت شده است که گفته : « کان الطلاق علی عهد رسول الله (ص) و ابی بکر و سنتین من خلافة عمر طلاق الثلاث واحدة فقال عمر بن الخطاب ان الناس قد استعجلوا فی امر کان لهم فیہ اناة فلو امضیناه علیهم (۲) ... این روایت را در صحیح مسلم بشرح (نووی) جلد ۱۰ صفحه ۷۰ و الدر المنثور جلد ۱ صفحه ۲۷۹ و جلد دوم مستدرک حاکم صفحه ۱۹۶ و جلد هفتم سنن بیهقی صفحه ۳۳۶ و جلد ۳ تفسیر قرطبی صفحه ۱۳۰ و جلد ۳ سیل السلام صفحه ۱۷۳ می یابیم .

در سیل السلام پس از آن که اشکال کرده که عمر چگونه با آنچه پیغمبر اکرم مقرر داشته و در زمان ابی بکر نیز ثابت بوده و اجماع بر آن قائم شده مخالفت کرده ۶ جواب برای آن ذکر کرده و همه را تضعیف نموده و سپس گفته است این رائی است از عمر که بنظرش راجح رسیده همان طوری که متعه (۳) حج را منع نموده . از عمر اجتهادات زیادی ثابت

۱- راجع به اسناد حدیث و دلالت آن بطور مبسوط در پاورقی صفحات ۲۶۵ تا ۲۷۷ جلد دوم کنز العرفان از طرف جناب آقای شریف زاده گلپایگانی محققانه بحث شده است .

۲- مردم شتاب کردند در کاری که در آن مهلت داشتند پس مناسب است که ما آنرا بر آنها مضمی داریم .

۳- در این که متعه حج را ده عمر از آن نهی کرده چیست اختلاف شده است دانشمند محترم آقای شریف زاده گلپایگانی در پاورقی جلد ۱ کنز العرفان صفحه ۲۹۱ تا ۲۹۵ شرح مبسوطی مرقوم داشته اند خلاصه آنکه بعضی گفته اند متعه حجی که عمر نهی کرده عبارتست از عمره ای که قبل از حج در اشر حج بجا آورده میشود . بعضی گفته اند عبارتست از فسخ حج به عمره ، اگر معنی اول باشد هیچیک از اهل سنت به نهی عمر عمل نکرده اند زیرا اهل سنت هم عمره را قبل از حج تجویز میکنند منتهی شیعه برای نائی (دور) واجب میدانند ولی اهل سنت میگویند عمر این کار را برای این کرد که مردم حج افراد را راجب تر باشند و بعد از حج برای عمره مدت بیشتری در مکه بمانند و در هر صورت نهی عمر برخلاف حکم خدا و دستور پیغمبر بوده است . در شرح لمعه هم معنی متعه ای را که عمر در حج نهی کرده فسخ حج به عمره ←

است که تطبیق آنها با شرع مشکل می‌باشد خلاصه نص صریح قرآن و سنت ثابت از پیغمبر اکرم نزد محدثین و اجماع مسلمانان که در زمان پیغمبر و مدتی بعد از پیغمبر ثابت بوده بر اینست که طلاق به لفظ ثلاث جزیک طلاق محسوب نخواهد شد .

ابن قیم جوزیه با این که خود از اهل سنت است در صفحه ۴۴ تا ۴۶ جلد سوم کتاب اعلام الموقوعین مینویسد از «الطلاق مرتان» فهمیده میشود که طلاق یکی پس از دیگری باشد مثال زیادی میزند مانند : لا یلدغ المؤمن من جحر مرتین، یاد لرمان میگوید اگر کسی يك دفعه بگوید : «أشهد بالله اربع شهادات انی لعن الصادقین» درست است ، نه

اگر در قسامه (۱) کسی بگوید : « اقسم بالله خمسين يمينا ان هذا قاتله » . آیا ۵۰ قسم حساب میشود . نه آیا اگر کسی بگوید : « اقر اربع مرات انی زینت» چهار اقرار حساب میشود ، نه و همچنین امثله زیاد دیگری ذکر کرده و سپس میگوید : کتاب خدا ، سنت پیغمبر خدا ، لغت عرب ، عرف و تخاطب ، خلیفه پیغمبر ، صحابه همه آنها که از هزار نفر بیشتر بوده اند بر این مذهب بوده اند و بسیاری از افراد صحابه و تابعین و اتباع تابعین را نام برده است .

ابن قیم جوزیه از اهل سنت می‌باشد چون دیده است که با این ترتیب حکم عمر تلاعب به کتاب خدا و سنت پیغمبر میشود عمل عمر را توجیه کرده که این حکم برای تأدیب مردم است که برخلاف آنچه خدا آنرا تشریح کرده یعنی مره بعد مره مردم بالفظ ثلاث انجام میداده اند .

در کتاب الطرق الحکمیة میگوید عمر از این حکم خود پشیمان شده است زیرا مفاسدی را در بردارد و برای مسلمانان موجب عار است .

ابن قیم در کتاب زاد المعاد خود جلد ۴ از صفحه ۵۱ تا ۶۳ مفصلاً در این مسأله گفتگو میکند و میگوید حکم عمر رائی از خود بوده برای مصلحت است که مردم را از تسارع بطلاق ثلاث جلوگیری کند .

← دانسته‌اند و اگر مقصود از متعه این باشد شیعه هم برای کسی که قارن باشد (حج اوجح قران باشد) عدول به متعه را جایز نمیدانند ولی برای کسی که حج وی حج مفرد است هر گاه حج وی ندبی باشد اختیاراً جایز میدانند و در حج واجب اختلاف است . قاضی عیاض هم گفته است متعه ای که عمر نهی کرده همین است و این از جهة اینست که خود و سایر صحابه عقیده داشتند که فسخ حج به عمره جایز نیست .

۱- قسامه عبارتست از ۵۰ قسم له مدعی قتل بالوث (اماره ای که مفید ظن صدق مدعی باشد) قسم میخورد و با آن قتل ثابت میشود .

شوکانی نیز در نیل الاوطار جلد ۶ صفحه ۲۴۴ تا ۲۴۸ بسط کلامی در این خصوص دارد و بالاخره عبارت مناسبی دارد که نقل آن در اینجا بيمورد میباشد : « والحاصل ان القائلین بالتتابع قد استكثر و امن الاجوبة على حديث ابن عباس وكلها غير خارجة عن دائرة التعسف والحق احق بالاتباع فان كانت تلك المحاماة لاجل مذهب الاسلاف فهي احقر و اقل من ان تؤثر على السنة المطهرة وان كانت لاجل عمر بن الخطاب فاین يقع المسكين من رسول الله (ص) ثم ای مسلم من المسلمين يستحسن عقله وعلمه ترجیح قول صحابی علی قول المصطفى » .

شیخ محمود شلتوت ، شیخ فقیه جامع الازهر در این مسأله روش انصاف را پیموده و در رساله الاسلام عدد اول از سنة حادی عشر (شماره ۱ سال ۱۱) و همچنین در صفحه ۳۱۰ و ۳۱۳ کتاب فتاوی و صفحه ۱۸۶ کتاب الاسلام عقیده و شریعة، نظریه امامیه را در موضوع طلاق ثلاث صریحاً تائید مینماید . (۱)

در آیه مبارکه که میفرماید « او تسریح باحسان » حق آنست که مقصود جدائی و ادامه جدائی است و طلاق سوم در آیه بعد بیان شده است بعضی هم معنی کرده اند که مقصود از تسریح طلاق است بنابراین لازمه آن تکرار است زیرا طلاق ثالث در آیه بعد بیان میشود.

قسمت دوم

حلال نبودن دریافت از مهریه زن جز در موارد مخصوص که حکم آن در سه آیه بیان شده :

- ۱- در همین آیه مورد بحث
- ۲- در آیه ۴ سوره نساء « و آتوا النساء صدقاتهن نحلة فان طبن لكم عن شیء منه نفساً فكلوه هنياً مرئياً » .
- ۳- در آیه ۱۹ سوره نساء : « ولا تنصلوهن لتذهبوا ببيعض ما اتیموهن الا ان یأتین بفاحشة مبینه... » بنابراین جز در سه موردی که در آیات فوق ذکر شده اخذ از مهر جایز نیست .

۱- نقل از پاورقی صفحات ۲۷۱ تا ۲۷۴ جلد دوم کنز العرفان که عین عبارت شیخ شلتوت نیز در آنجا درج گردیده است و به منظور اختصار از نقل آن خودداری شد .

قسمت سوم

بیان حکم خلع است . در مذهب امامیه بین خلع و مبارات فرق گذاشته اند بین آن دوسه فرق است :

۱- در مبارات شرط است کراهت زوجین و در خلع فقط کراهت زن از شوهر شرط است (۱) .

۲- در مبارات شرط است که فدیة بیش از مهر نباشد (۲) بلکه احوط آنست که از مهر ولو مختصری کمتر باشد و در خلع هرچقدر باشد مانعی ندارد (۳) .

۳- در خلع تعقیب بطلاق لازم نیست اگرچه احوط است (۴) ابن جنید و ابن ابی عقیل و شیخ مفید و سلار و سید مرتضی قائل هستند که اتباع به طلاق لازم نیست لکن شیخ طوسی در مبسوط اتباع بطلاق را لازم دانسته اند در روایات زیادی هم هست که اتباع بطلاق لازم نیست لکن در مبارات اتباع بطلاق لازم است و نقل خلافی در آن نشده فقط در عبارات مختصر نافع

۱- در این که آیا خلع با التیام اخلاق صحیح است یا نه اختلاف است . عطا - زهری - نخعی - داود و اهل ظاهر میگویند با التیام اخلاق صحیح نیست وقتی توجه به مفاد آیه میشود که میفرماید «لایحل لکم» جز موردی که استثناء شده باید حق گفت با آنان است. ابوحنیفه شافعی مالک - او زاعی و ثوری گفته اند جایز هست . از امامیه مرحوم میرزای قمی در کتاب جامع - الشتات و همچنین غنائم الایام بحث از طلاق به عوض را مبسوطاً در رساله ای بیان میفرماید .

۲- مفید و سلار و ابن ادریس در مبارات اخذ کل مهر را جایز دانسته اند زیرا گفته اند (ما) در فیما افتدت به شامل جمیع مهر میشود ولی ظاهر کلام شیخ طوسی در نهاییه و همچنین آنچه حکایت شده از ابن ابی عقیل و ابن حمزه اینست که باید کمتر از مهر باشد روایتی هم از زراره است لکن حکم را مستند با امامی نکرده از اینرو گفته شده احوط است .

۳- زهری و احمد و اسحق گفته اند بذل بیشتر در خلع جایز نیست لکن ابوحنیفه و اصحاب وی و مالک و شافعی و او زاعی و ثوری مانند شیعه قائل اند باین که بذل در خلع تقدیری ندارد و هرچقدر باشد بلا مانع است .

۴- در صورتی که تعقیب بطلاق را لازم ندانیم آیا خلع فسخ محسوب میشود یا طلاق مورد اختلاف است حق آنست که طلاق محسوب میشود از روایات هم استفاده میشود که طلاق محسوب است زیرا در بعضی از روایات دارد و هی علی تطلیقتین باقیبتین ، در روایتی هم دارد و کانت تطلیقه بغير طلاق یتبعها .

که میگوید: و یشرط اتباعها بالطلاق علی قول الاکثر، چنین استفاده میشود که خلاق در کار هست.

در هر صورت هر دو وضع و مبارات طلاق باین محسوب میشوند و تا زن رجوع ببند نکند شوهر حق رجوع به زن را ندارد.

اهل سنت برای خلع و مبارات عنوان جداگانه‌ای معین نکرده‌اند و هر دو را خلع می‌شمارند.

آیا اجازه اجنبی و افتداع او جایز است یا نه. در خلاف میفرماید رای امامیه همه اینست که جایز نیست و باقی فقها (مقصود فقهای اهل سنت است) مخالفت کرده‌اند. مستنبط از آیه شریفه مورد بحث اینست که فدیة دیگری جایز نیست زیرا میفرماید: فیما اقتدت به. و نسبت فدیة را به زن داده‌است بطوری که در صفحه ۲۶۴ جلد ۶ نیل الاوطار نقل شده بکربن عبدالله مزنی تابعی خلع را جایز ندانسته‌است ابن مندز هم بظاهر آیه شقاق هر دو را شرط دانسته (این همان است که امامیه آنرا مبارات می‌نامند).

سید محمود روح الامینی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی